

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

مقدمه

بحث پیرامون مطالبی بود که منسوب به مرحوم آخوند است؛ البته قرائن فراوانی وجود دارد که این مطالب سست از آخوند صادر نمی‌شود. مطالب سطحی و بسیار ضعیف است. اما از باب اینکه اینها باید یک پاسخی ولو فی الجمله داده شود، بنا شد اینها را مورد نقد قرار دهیم. شبهه دوم منتسب به آخوند در نفی حکومت دینی این بود که؛ "وقتی روحانیت بیرون از حکومت است، می‌تواند معایب آن را متوجه شود و تذکر بدهد اما وقتی داخل حکومت می‌آید معایب را نه حاضر است متوجه شود و نه متوجه می‌شود و نه حاضر است کسی به او تذکر بدهد و انتقاد کند". این اشکال دو نکته محوری داشت: یک. وقتی دین حکومت کند از آن رسالت و جایگاه خودش خارج می‌شود.

دو. اگر دین حکومت کند، آن قداست و اعتباری که برای دین فائلد، از بین می‌رود. قداست روحانیت هم از بین می‌رود؛ چیزی که امروز هم در برخی از السنه معاندین نظام وجود دارد. ما اینها را در جلسه قبل جواب دادیم.

مروری بر جواب نقضی به شبهه دوم

جواب نقضی: گفتیم از وقتی دین آمد بالأخره یک عده‌ای از مردم موافق و یک عده مخالف بودند. یک عده حمایت کرده و یک عده زیادی هم مخالفت کرده و عناد می‌ورزند. حال آیا می‌توانیم بگوئیم چون عده‌ای چنین نظری دارند پس اصلاً دین را نباید شارع برای مردم بفرستد؛ انزال کتب و ارسال رسل همه مشکل باشد؟ خاصیت حق این است که وقتی به میدان می‌آید، یک عده‌ای مخالف پیدا می‌کند. [اما مخالفت برخی با آن، سبب نمی‌شود که حق و دین را به حاشیه ببریم]. در این زمینه آیاتی را در جلسه گذشته اشاره کردیم. لکن مناسب است که مجدداً بر خود آیات تأکید کنیم.

آیه 19 آل عمران

در این آیه خدای تبارک و تعالی می‌فرماید «إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ» دین فقط اسلام است. اسلام را برخی از مفسرین به معنای لغوی آن - یعنی تسلیم محض خدای تبارک و تعالی بودن -، معنا نموده‌اند. ما در بحث‌هایی که در همین رابطه داشتیم این دیدگاه را رد کردیم. گفتیم این اسلام، همان اسلام علمی است و شواهد زیادی دارد. از جمله آیه بعدی است که می‌فرماید: «فَإِنْ حَاجُّوكَ فَقُلْ أَسْلَمْتُ وَجْهِيَ لِلَّهِ وَمَنِ اتَّبَعَنِ وَقُلْ لِلَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ وَالْأُمِّيِّينَ أَسْلَمْتُمْ فَإِنْ أَسْلَمُوا فَقَدْ اهْتَدَوْا».[1] یعنی اگر اهل کتاب و اُمّیین - که همان مشرکین هستند -، اسلام آوردند، در مسیر هدایت خواهند بود. اسلام آوردن در این آیه به معنای همین اسلامی است که به عنوان آخرین دین و جامع‌ترین برای بشر است. «وَمَا اخْتَلَفَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ إِلَّا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْعِلْمُ بَغْيًا بَيْنَهُمْ»،[2] اهل کتاب که در حقانیت پیامبر ما و در دین ما تردید کردند، اختلافشان «مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْعِلْمُ» است؛ یعنی اینها بعد از اینکه علم داشتند به اینکه اسلام حق است و بعد از اینکه می‌دانستند «إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ» در کتابهای خودشان آمده و در همان تورات و انجیل آمده که مضمون همان جاست و علم داشتند به حقانیت اسلام و علم داشتند به حقانیت پیامبر، اما بعد از این علم، اختلاف پیدا کردند.

دو نکته در این آیه شریفه وجود دارد؛ یکی اینکه خود علم موضوع اختلاف است. یعنی افراد جاهل با هم اختلافی پیدا نمی‌کنند. آنهایی که جاهلند که جاهلند اما عالم وقتی می‌داند حق چیست دو فرض پیدا می‌کند؛ یا تبعیت می‌کند یا «بَغْيًا بَيْنَهُمْ» [3] برای آن حسادت که بین‌شان بوده، یا روی ظلم، آن را انکار می‌کنند. حالا بگوئیم خدای تبارک و تعالی می‌دانست که وقتی اسلام بیاید اهل کتاب متشتت می‌شوند و بین‌شان اختلاف به وجود می‌آید - و یک گروه‌شان قبول می‌کنند و کثیری‌شان شاید قبول نکنند چنانکه کثیری از اهل کتاب هم در زمان پیامبر 6 و هم بعد از آن، اسلام را قبول نکردند - چون اگر دین بیاید یک عده خلافش را می‌گویند، پس برای اینکه اختلاف به وجود نیاید و مردم بر همان وحدت خودشان باقی بمانند تا روز قیامت، دین نباید نازل شود؛ ما بگوئیم که در این زمان وقتی حکومت اسلامی بیاید متدینین دو گروه شدند، یک گروه مخالفند و یک گروه موافق، چه خوب بود قبل از انقلاب متدینین یک سنخ بودند و یک روش داشتند و یک وادی واحد همگی داشتند و این برخلاف آن است که در این آیه «وَمَا اخْتَلَفَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ إِلَّا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْعِلْمُ بَغْيًا بَيْنَهُمْ» آمده است.

آیه 16 جاثیه

در این آیه خداوند می‌فرماید: «وَلَقَدْ آتَيْنَا بَنِي إِسْرَائِيلَ الْكِتَابَ وَالْحُكْمَ وَالنُّبُوَّةَ» ما به بنی اسرائیل کتاب دادیم و حکم دادیم - که قبلاً در بحث آیات حکم گفتیم مراد حکومت است نه قضاوت؛ قضاوت یکی از شئون حکم است - و نبوت را دادیم؛ «وَوَزَقْنَاهُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ» هم رزق و روزی اینها قرار دادیم؛ «وَفَضَّلْنَاهُمْ عَلَى الْعَالَمِينَ». و اینها را بر مردم زمان خودشان برتری دادیم. بعد می‌فرماید: «وَأَتَيْنَاهُم بِبَنَاتٍ مِّنَ الْأُمَرِ» [4] کتاب را دادیم. حکومت را دادیم. نبوت را دادیم. طیبیات را دادیم. اعتبار جهانی هم به ایشان دادیم. علاوه بر این معجزاتی هم به اینها نشان دادیم. این بَنَات یا معجزات حضرت موسی و سایر انبیای بنی اسرائیل است یا اشاره به نشانه‌های در مورد پیامبر ماست. در نتیجه می‌توانستند با آن نشانه‌ها، دقیق بفهمند که آیا این شخص مقدس نورانی که اشرف بشر است، همان است که در تورات انجیل به او وعده داده شده است؛ این احتمال از همه قوی‌تر است «وَأَتَيْنَاهُم بِبَنَاتٍ مِّنَ الْأُمَرِ» [5] یعنی نشانه‌هایی از امر نبوت پیامبر خاتم را به اینها دادیم که به راحتی می‌توانستند تشخیص بدهند و اصلاً تردید نداشتند.

بعد از اینکه علم پیدا کردند که آن نشانه‌ها بر این شخص - نبی مکرم اسلام صلی الله علیه و آله - تطبیق می‌کند و ایشان پیامبر خاتم است، اختلاف پیدا کردند؛ «فَمَا اخْتَلَفُوا إِلَّا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْعِلْمُ بَغْيًا بَيْنَهُمْ» منشأ اختلاف چیست؟ بغیاً بینهم، حسداً یا ظلماً، بعد خدا می‌فرماید «إِنَّ رَبَّكَ يَقْضِي بَيْنَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فِيمَا كَانُوا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ».

آیه 13 به بعد شوری

«شَرَعَ لَكُم مِّنَ الدِّينِ مَا وَصَّى بِهِ نُوحًا وَالَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ وَمَا وَصَّيْنَا بِهِ إِبْرَاهِيمَ وَمُوسَى وَعِيسَى أَنْ أَقِيمُوا الدِّينَ وَلَا تَتَفَرَّقُوا فِيهِ كَبُرَ عَلَى الْمُشْرِكِينَ مَا تَدْعُوهُمْ إِلَيْهِ» در سه جای قرآن شاید هم بیشتر باشد، که می‌فرماید منشأ این تفرق و اختلاف اولاً علمی است که یک عده داشتند به اینکه دین باید اساس باشد و دین باید اقامه بشود و اما روی ظلم و خودخواهی و سرکشی و طغیان زیر بار نرفتند. این آیات تایید و تکمله‌ای برای آن مطلب سابق است.

خاصیت آمدن حق به میدان این است که اختلاف ایجاد می‌شود. اگر کسی به حق عمل کند همه در یک مسیر قرار می‌گیرند ولی از آن طرف یک عده به خاطر هوی و هوس، به خاطر ظلم، به خاطر خودخواهی، به خاطر حسادت یا هر چیز دیگر با حق مقابله می‌کنند و در نتیجه حق یا دین مورد نفی و اثبات قرار می‌گیرد. بنابراین چیز عجیب و غیر عادی نیست که الآن که حکومت اسلامی شده دین یا روحانیت مورد نفی و اثبات قرار گرفته باشد. از اول همینطور بوده است. از اول وقتی که ارسال رسل و انزال کتب شده، یک عده موافق بودند و یک عده مخالف بودند. نباید به جهت این اختلاف و انکار آن از سوی عده‌ای، بگوئیم که مسئله‌ای به این مهمی اصلاً نباید واقع بشود. این سخن ناصواب است که بگوئیم آن وحدت ظاهری بین بشر را حفظ کنیم ولی دین برایشان نفرستیم! یا خداوند بفرماید که وحدت بشر حفظ بشود ولی دین نباید! وقتی انبیاء می‌آیند قدرتهایی مقابل آنان شکل می‌گیرد. کفاری که می‌خواهند بجنگند شکل می‌گیرند. باطل شکل می‌گیرد. با آن حق است که باطل شکل می‌گیرد. نمی‌توان

گفت برای اینکه این مسئله اینطور نشود بشر از عنایت خاص الهی محروم بشود، از قرآن محروم بشود، از تورات و انجیل و ارسال رسل محروم بشود. در زمان ما هم به یک محدوده خاص خودش عرض می‌کنیم، بالاخره این به میدان آمده و این حرف دارد، عمل به دین برای مردم بسیار ارزش دارد ولی از اولی که به میدان آمد مخالفت‌ها شروع شده و موانع درست شده، هوی و هوس‌ها و حب و بغض‌های فراوان، نگذاشتند آن‌گونه که باید، خودش را پیدا کند. بگوئیم چون مسئله اینطور است خوب بود روحانیت کنار برود و این حرفهایی که جلسه قبل خواندیم.

آیه می‌فرماید مردم یک گروه واحدی بودند همه یا بت‌پرست بودند به حسب ظاهر، حالا اگر فطرت واقعی‌شان الهی بوده امر دیگری است. فیما اختلفوا در همین بشارت و اندازی که هست، یعنی وقتی اینها نازل شد مردم اختلاف می‌کنند.

در آیه 213 سوره بقره می‌فرماید «كَانَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً فَبَعَثَ اللَّهُ» یعنی اینجا هیچ تقدیری نیست، این فاء یعنی به دنبال این امت واحد بودن یعنی واحده‌اش را باید بگوئیم مراد چیست؟ مردم یک گروه بودند یعنی همه روی مسیر باطل بودند. یعنی اگر خدای تبارک و تعالی پیامبری را نمی‌فرستاد به حسب ظاهر از اول همه در مسیر گمراهی بودند. اما سؤال این است که اگر ارسال رسل و انزال کتب نمی‌شد امت واحد وجود نداشت و همه بر کفر بودند. این منافات ندارد فطرت هر کسی توحیدی باشد. اگر خدا از اول حضرت آدم علی نبینا و آله و علیه السلام را نمی‌فرستاد و هیچ کتابی از طرف خدا نازل نمی‌شد، بشر چه وضعی داشت؟ به حسب ظاهر خدا پرست نداشتیم. اگر حضرت ابراهیم علیه السلام نبود. حضرت نوح و آدم علیهما السلام نبودند، مردم ملت و آئین کفر داشتند. آیه می‌فرماید «فَبَعَثَ اللَّهُ النَّبِيِّينَ مُبَشِّرِينَ وَمُنْذِرِينَ وَأَنْزَلَ مَعَهُمُ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِيَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ فِيمَا اخْتَلَفُوا فِيهِ» مراد اختلاف در امور ظاهری نیست. «فِيمَا اخْتَلَفُوا فِيهِ» یک کلیت و اطلاقی دارد. اختلاف مردم در امر هدایت بود. انبیاء علیهم السلام با قرآن و با کتاب الهی برایشان روشن می‌کنند که خدایی هست. قیامتی هست. و... [در حالی آن‌ها در اینکه خدا و قیامتی باشد، اختلاف داشتند. یکی منکر بود و دیگری به آن باور داشت]. در «لِيَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ فِيمَا اخْتَلَفُوا فِيهِ»، مرجع ضمیر «فیه»، «فِيمَا اخْتَلَفُوا» می‌باشد. یعنی در موردی که اختلاف داشتند، خداوند قرآن و کتاب را فرستاد تا پیامبر به وسیله این کتاب در آنچه اینها اختلاف می‌کنند، آنان را ارشاد نماید. اینطور نیست که ما بگوئیم با این قرآن کسی که در یک امر جزئی مثل اختلاف در یک ملک و زمینی باشد، خداوند این قرآن را فرستاد تا بین اینها حل کند. اینها که نیاز به انزال کتاب نداشت. آنچه نیاز به انزال کتب دارد رفع اختلاف در مسائل کلی و کلامی است.

می‌فرماید: «وَمَا اخْتَلَفَ فِيهِ»، مرجع ضمیر در «فیه»، «الْكِتَابَ» می‌باشد. کتاب را که خداوند به اهل کتاب داد در خود این کتاب اختلاف می‌کنند. چرا؟ برای اینکه بعضی از آیات و قسمت‌های آن کتاب که با هوا و هوس اینها سازگاری ندارد را انکار و کتمان می‌کنند. وجود مبارک پیامبر صلی الله علیه و آله که در آن کتاب آمده است را به جهت آنکه با مطامع دنیوی‌شان سازگاری ندارد، کتمان می‌کنند. «وَمَا اخْتَلَفَ فِيهِ إِلَّا الَّذِينَ أُوتُوهُ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُمْ الْبَيِّنَاتُ بَغْيًا بَيْنَهُمْ»، «فَهَدَى اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا لِمَا اخْتَلَفُوا فِيهِ مِنَ الْحَقِّ بِإِذْنِهِ وَاللَّهُ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ».

این آیه احتمالات دیگری هم دارد که باید روایات ذیل آیه را هم دید. ما باشیم و ظاهر آیه، معنای آیه همین است که عرض کردیم. یعنی خود ارسال رسل و انزال کتب، موضوع برای اختلاف است؛ یعنی طبیعت این مسأله اختلاف انگیز است. اما این اختلاف باعث نمی‌شود که انزال کتب و رسل را نفی کنیم. مثل اینکه بگوئیم یک طبیبی اگر رفت به یک روستایی که همه مریض هستند، وقتی این طبیب دستوراتی می‌دهد، یک عده عمل می‌کنند و عده‌ای هم عمل نمی‌کنند. بین این دو گروه اختلاف ایجاد می‌شود. نمی‌توانیم بگوئیم چون اختلاف ایجاد می‌شود این طبیب به این محل نیاید؛ چون یک گروه قبول می‌کنند و گروهی قبول نمی‌کنند. این با عقل سازگاری ندارد، عقل می‌گوید باید این طبیب بیاید و دستوراتش را بدهد و همه تبعیت کنند. به هر دلیلی اختلاف قهراً ایجاد می‌شود، یعنی همیشه کنارش یک باطل هست، نمی‌شود ما بگوئیم حق با این باطل نباشد. نمی‌شود بگوئیم یک زمانی فقط غیر از حق هیچی نیست. حتی در زمان ظهور حضرت حجت علیه السلام فی الجمله باطل وجود دارد. بر اساس بعضی از روایات بالاخره بعضی‌ها با آن حضرت مقابله و مخالفت می‌کنند. ولی اینطور نیست که بگوئیم چون آن زمان هم یک اختلافاتی

در جامعه به وجود می‌آید، در نتیجه انسان از این جهت، بحث ظهور را تشکیک کند؟ ما باید روی این مطلب دقت کنیم و این یک مسئله مهمی است. از این واهمه نداشته باشیم که بگوئیم اسلام به میدان آمده و یک عده دارند از دین بیرون می‌روند! زیرا در غالب موارد خروج از دین به جهت مطامع شخصی‌شان است. روی قضاوت‌های نادرست است. یک مسئولی خطایی می‌کند، پای دین می‌گذارند، یک اشتباهی می‌شود پای دین می‌گذارند.

فهم دقیق از حکومت دینی

اساس این 21 اشکالی که اینجا به آخوند نسبت داده شده این است که فرق بین حکومت دینی و غیر دینی را نمی‌دانند. در حکومت دینی شخص حکومت نمی‌کند. گروه حکومت نمی‌کند. جناح حکومت نمی‌کند. علما حکومت نمی‌کنند. فقها هم حکومت نمی‌کنند. دین حکومت می‌کند. چون در اشکال سوم که امروز می‌خواستیم بخوانیم اولش این است که می‌گویند مسندی که ما بر آن تکیه زدیم سنگر مبارزه با فساد است و مسندی که حکام بر آن تکیه زدند مرکز فساد است و اگر ما جای حکام را بگیریم سنگر مبارزه با فساد را از دست می‌دهیم و خودمان هم فاسد می‌شویم. این نوع اشکال معنایش این است که موضوع را گوینده، نفهمیده است. چون طرفش هم مرحوم آخوند است آدم نمی‌تواند این تعبیر را بگوید.

از اول انقلاب، هم مرحوم والد ما خیلی این را تأکید می‌کردند و هم در فرمایشات‌شان می‌فرمودند که "حکومت دینی به این معنا نیست که یک قدرتی رفته و قدرت دیگری به جایش آمده است." امروز تمام حکومت‌های بشری است همین است که یک گروه می‌رود و گروه دیگری به جایش می‌آید. در حکومت دینی مدعا این است که دین می‌خواهد حکومت کند. حکومت دینی ضد فساد است. بنابراین نمی‌توانیم تصور کنیم اگر دین حکومت کند، تبدیل به فساد می‌شود. یک مقدار سخت است که بپذیریم آخوند چنین دیدگاهی داشته است و چنین استدلال کرده که «إِذَا فَسَدَ الْعَالَمُ فَسَدَ الْعَالَمُ»؟ [6] این تصور و نسبت ربطی به حکومت دینی ندارد؟

وقتی ما می‌گوئیم دین حکومت می‌کند، مدعا این است که هیچ معیاری برای تشخیص حق از باطل غیر از دین نداریم. به عقیده شخصی یک آدم نمی‌شود بگوئیم این حق درست می‌شود. وقتی دین بخواهد حکومت کند اصلاً موضوعی برای فساد باقی نمی‌ماند و لذا است که در آیه 66 مائده خداوند متعال می‌فرماید: «وَلَوْ أَنَّهُمْ أَقَامُوا التَّوْرَةَ وَالْإِنْجِيلَ»، اگر این یهودی‌ها و مسیحی‌ها، تورات و انجیل و آنچه به آن‌ها نازل شده است؛ «وَمَا أُنْزِلَ إِلَيْهِمْ مِنْ رَبِّهِمْ لَأَكْلُوا مِنْ فَوْقِهِمْ وَمِنْ تَحْتِ أَرْجُلِهِمْ» را به کار می‌بستند، برکات آسمانی و زمینی بر آن‌ها نازل می‌شد. یعنی دین، برکات سماوی و ارضی دارد. دین تماش برکات است. در دین فساد وجود ندارد.

حاصل آنکه تصویر حکومت دینی از سوی مستشکل، تصویری نادرست و غلط است. واقعش این است که خود این هم از رسانه‌ها برای مردم به درستی بیان نشده است. همان اوایل بحث استبداد دینی و مطرح می‌کردند و الآن هم مطرح می‌کنند. اگر بگوئیم دین قدرت مطلقه است بله دین قدرت مطلقه و معیار است، الآن هم همه دعاها سر همین است، عجیب این است که دشمن خیلی از این مطالب ما را بهتر از خود ما فهمیده، آنها می‌دانند که بحث اشخاص در حکومت دینی نیست وقتی می‌گویند دین به قوانین بیاید، یک معیاری است که مردم به فطرت‌شان قبول می‌کنند و استمرار هم پیدا می‌کنند. آنها فهمیدند که بحث شخص و اشخاص نیست ولی ما فکر می‌کنند که الآن یک نفر به رأی شخصی طبق هوا و هوس خودش و میل شخصی خودش هر کاری بخواهد می‌کند. و حال آنکه در حکومت دینی، این طور نیست. پس این یک نکته مهمی است [که باید به آن توجه نمود].

اگر تطبیق روایاتی نظیر «إِذَا فَسَدَ الْعَالَمُ فَسَدَ الْعَالَمُ» بر تشکیل حکومت دینی توسط فقیهان، تطبیق دهیم، لازم می‌آید که بر تصدی منصب قضاوت توسط فقیهان نیز، تعمیم دهیم. زیرا قضاوت یک منصب سیاسی و حکومتی است. در نتیجه به آخوند باید بگوئیم اگر عالم رفت قضاوت هم کرد «إِذَا فَسَدَ الْعَالَمُ فَسَدَ الْعَالَمُ» می‌شود. پس باید فقیه از قضاوت کنار برود و آن را به دست نااهلش بدهد. حال آنکه نمی‌شود چنین حرفی زد و چنین لازمه‌ای باطل است.

به طرفداران این شبهه باید گفت اگر کسی زیر بار حکومت دینی نرود و آن را انکار کند - البته بعد از اینکه از جهت تئوری و مبنا، بدانند دین حکومت دارد-، آیا ترک واجب نکرده است؟ این خودش فساد نیست؟ عده‌ای که می‌گویند روحانیت اگر کنار کشید با زهد و تقوایش بیشتر سازگاری دارد، این خودش از بدترین مراتب فساد است. فساد این نیست که انسان بخواهد دزدی کند، خیانت کند، خیانت به دین و ظلم به دین، بالاترین مرتبه فساد است. یعنی وقتی بگوئیم یکی از واضحات دین - به عقیده ما و به تبع امام رضوان الله علیه - یا یک درجه پائین‌تر یکی از مسلمات دین این است که دین حکومت دارد. در نتیجه اگر یک عالم دینی بگوید نه، دین برای اینکه ما مورد اهانت قرار نگیریم یا مردم به دین طعنه نزنند، حکومت ندارد، مهم‌ترین فساد برای یک عالم خواهد بود. اصلی‌ترین مصداق «إِذَا فَسَدَ الْعَالَمُ فَسَدَ الْعَالَمُ» همین افراد هستند؛ نه اینکه آن عالمی که رفت مالی را دزدید یک کار فاسدی انجام داد، با آن فساد که عالم فاسد نمی‌شود، اما اگر یک امر بدیهی از دین را انکار کند، فسد العالم می‌شود.

وَصَلَّى اللّٰهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

پاورقی

[1] آل عمران/ 20.

[2] آل عمران/ 19.

[3] آل عمران/ 19.

[4] جائیه/ 17.

[5] جائیه/ 17.

[6] روایتی با این عبارت در متون روایی شیعی یافت نشد؛ اما مضمون آن در روایات آمده است. به عنوان نمونه از نبی مکرم اسلام صلی الله علیه و آله نقل شده است که؛ «صِنْفَانِ مِنْ أُمَّتِي إِذَا صَلَحَا صَلَحَتِ أُمَّتِي وَإِذَا فَسَدَا فَسَدَتِ أُمَّتِي قِيلَ يَا رَسُولَ اللَّهِ وَ مَنْ هُمَا قَالَ الْفُقَهَاءُ وَ الْأُمَرَاءُ». (ابن بابویه، محمد بن علی، الخصال، ج 1 ؛ ص 36)